

شوی اکبر اعظم

گفتار

تقی دانش
(مستشار اعظم)

۱۳۴۰-۱۳۳۶

مقدمه

دکتر میرجلال‌الدین کزازی



چاپخانه مطبعه اسلامی و کتابخانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مثنوی اکسیر اعظم

گفتار

تقی دانش

(مستشار اعظم) ۱۳۲۶-۱۲۴۰

با مقدمه: دکتر میرجلال‌الدین کزازی

به اهتمام

نوش‌آفرین میرمطهری

مقابله و تصحیح

محمد احمدی و سارا سعیدی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۹۸



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، صندوق پستی ۶۴۱۹-۱۴۱۵۵، تلفن: ۳-۸۸۰۴۶۸۹۱، فکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

مثنوی اکسیر اعظم

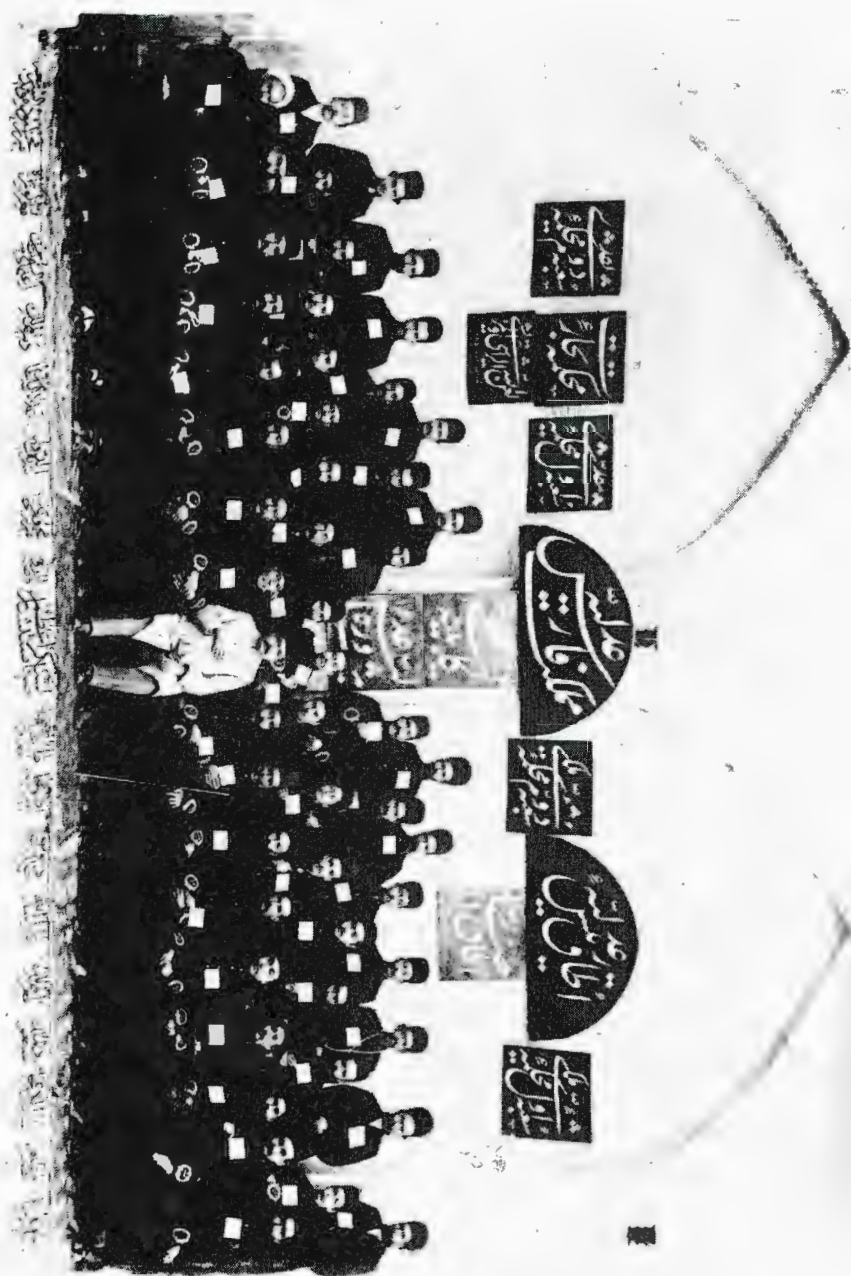
گفتار: تقی دانش (مستشار اعظم)
 با مقدمه: دکتر میرجلال‌الدین کزازی
 به اهتمام: نوش‌آفرین میرمطهری
 مقابله و تصحیح: محمد احمدی و سارا سعیدی
 مدیر انتشارات: دکتر یدالله رفیعی
 صفحه‌آرا: زینب جهانبان
 مسئول فنی: عرفان بهاردوست
 چاپ اول: ۱۳۹۸
 شمارگان: ۵۰۰ نسخه
 چاپ و صحافی: اندیشه احسان
 قیمت: ۷۴۰۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

سرشناسه: دانش، تقی، ۱۳۲۶-۱۲۴۰.
 عنوان و نام پدیدآور: مثنوی اکسیر اعظم / گفتار تقی دانش (مستشار اعظم) - (۱۲۴۰-۱۳۲۶)؛ با مقدمه میرجلال‌الدین کزازی؛ به اهتمام نوش‌آفرین میرمطهری؛ مقابله و تصحیح محمد احمدی و سارا سعیدی.
 مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: چهل و نه، ۴۸۳ ص.
 شابک: 978-622-6304-20-7
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 موضوع: شعر فارسی — قرن ۱۴
 موضوع: Persian poetry — 20th century
 شناسه افزوده: کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۲۷-، مقدمه‌نویس
 شناسه افزوده: میرمطهری، نوش‌آفرین، ۱۳۴۲-
 شناسه افزوده: احمدی، محمد، ۱۳۶۸-
 شناسه افزوده: سعیدی ورنوسفادرانی، سارا، ۱۳۶۵-، مصحح
 شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 شناسه افزوده: Research Institute for Humanities and Cultural Studies
 رده بندی کنگره: ۲ ۱۳۹۸ م ۸۷۳/الف/۴۱ PIR
 رده بندی دیویی: ۸۱/۶۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۵۴۴۴۴



نفره‌می آزر می‌خت واده‌ش مرداد ۱۳۱۰ دشت‌شاه علم



تقی دانش، ضیاء لشکر، مستشار اعظم، در زمان ریاست عدلیه فارس

فهرست مطالب

پیشگفتار	۱
مقدمه	۲
اولین ظهور، ظهور حقیقة الحقایق و جلوة وحدت در کثرت	۳
گفتن با یزید که در بهشت از دیدار حق شوری برآورم	۴
قصه داوود طائی که شصت روز زیر سقف بشکسته خفته بود	۵
سر به زانو نهادن بایزید و پرسیدن صوفی از بایزید که کجا بودی	۶
حال و اصران	۷
کلمات معجز آثار علی علیه السلام	۸
و نیز از کلمات علی عالی است	۹
نامه علی عالی به عثمان بن حنیف، والی بصره	۱۰
بربط شکستن مطرب مست بر فرق بایزید	۱۱
جان دادن فرزندان سجاد و آزاد فرمودن سجاد غلام را	۱۲
حدیث رسول اکرم	۱۳
اعتراف احنف بن قیس آموختن حلم را از قیس بن عاصم	۱۴
بر ر ف نشستن فقیهی از جای نبودن در صدر	۱۵
حکایت آن واعظ کربیه الصوت که قفل بر مسجد زدی تا مستمعین به در نروند	۱۶
مردن مرید به موت اختیاری	۱۷
در تعلل برخی اصحاب از جهاد	۱۸
«الطرق بالله بعدد انفس الخلاق» که منجر به سه قسم گردد	۱۹
در منازل اهل سلوک که هر سالک از طی آن ناگزیر است	۲۰
دویم منزل سالک که زهد از ماسوی است	۲۱

- ۱۴ سیّمین منزل که توکل است
- ۱۴ چهارمین منزل که قناعت است
- ۱۵ در شکایت مردمان نزد ابراهیم ادهم که قصابان گوشت گران فروشد
- ۱۵ و جواب او که ما ارزان خریم از آنکه نخوریم
- ۱۵ پنجمین منزل عزلت
- ۱۶ ششمین منزل ذکر
- ۱۶ هفتمین منزل توجه
- ۱۶ هشتمین منزل صبر
- ۱۷ نهمین منزل مراقبه
- ۱۷ دهمین منزل رضا
- ۱۷ تذکر جنید، شبلی را که با رضا تنگدلی نسزد
- ۱۷ مقامات شکر و رضای جرجیس
- ۱۹ شرح حال دیوجانس کلبی حکیم
- ۲۰ در حال اصحاب صفة و عروسی جوّیبر و مقام شکر او
- ۲۱ اگر دو کس از دو چیز بگذرد جوانمرد اوست
- ۲۱ شکایت زلفا از جوّیبر
- ۲۲ در مراتب شکر
- ۲۳ قصه آن مرد که شکر می نمود فیل پر ندارد اگر پر داشتی به بام سرای او می نشستی
- ۲۳ مناجات شغال به سحر در زیر درخت که الها یا شغالان را پر ده
- ۲۴ در فضیلت شکر
- ۲۴ تغییر حال یافتن شقیق بلخی از سخن غلام در قحط و غلای بلخ
- ۲۵ دانه افشاندن صیاد در زیر دام و ملامت مرغ صیاد را
- ۲۶ تجرّد ابراهیم ادهم از طلب شتریان غیبی شتر را در بام قصر پادشاهی
- ۲۶ ظهور خضر علیه السلام بر ابراهیم که رباط برای منزلگاه خواهم
- ۲۷ بیم مسلمین از کفار حجاز در گزاردن نماز
- ۲۷ حضور شیطان در مجمع قریش برای شور در قتل رسول مختار
- ۳۱ میل هر جنس به جنس خویش
- ۳۱ امر خدا بر رسول که چون غزو خندق به پایان برده ای بی درنگ بر بنی قریظه در تاز
- ۳۵ در شفاعت قبیله اوس نزد رسول از بنی قریظه که قوم قینقاع را به خزرج بخشیدی
- ۳۶ از اولیا چنان دریاگاه سودبری و گاه زیان بدانچه سزاواری
- ۳۷ در اینکه اولیا آلات دست صُنْعند
- ۳۸ درخواست نوری از خدای خود در اعتکاف کعبه حال بی تغییر را

دست خجلت نهادن ابراهیم ادهم بر رخسار خود پس از هر نماز	۳۹
تعجب مرید از کار بایزید	۳۹
مطابق با نص قرآنی	۳۹
اعتراض شیخ بر صوفی	۳۹
اعتکاف جنید چهل سال در دهلیز سرای سِرّی	۴۰
سؤال شیخ از جَبَل و جواب آن سوخته	۴۰
توبه از عبادت که آن دلیل بر اظهار وجود است	۴۱
قصه سمّون مُحَب که خدایش فرمود چگونه مُحَبی که حُب فرزند داری	۴۱
میهمان شدن پیمبر به خانه یک از اصحاب و پرسیدن از حال فرزند او	۴۲
تضرع ذوالنون به درگاه حق سُبْحانه و تعالی که اَلها پرده از پیش چشم برافکن	۴۳
اجتماع مهاجرین و انصار در سقیفه به طلب خلافت	۴۴
سؤال مرتضی از خاتمه کار سقیفه و سخن معجزنمای الزامی	۴۴
قصه ذوالنون مصری و دیدن زاهدان را	۴۵
در توبه آنان که از سفر تَبوک امتناع ورزیدند	۴۷
در توبه و فرق صغایر و کبایر	۴۸
در شرایط توبه و دستور آن	۴۸
نمودن شاه اولیا راه توبه را	۴۹
قصه خسف قارون	۴۹
سربرداشتن پیروان قارون از فرمان موسی	۵۲
اِذَا جَاءَ الْقَدَرُ بَطَلَ الْحَذَرُ	۵۴
حکایت	۵۴
فریفتن روباه، خر را برای مداوای شیرِ جَرَب تا گوش	۵۶
در اینکه ماسوا بر خوان اولیاء ریزه خوارانند	۵۷
قصه آن روباه که سحرگاهان خروس را گفت از درخت فرود آی که فجر دمیده با من	۶۰
قصه ملا جعفری خروس باز	۶۱
تمثیل در جنگ یازده رُخ	۶۱
جنگ خروسان	۶۳
فاش شدن روزه خوردن جعفری به سبب آن سه روزه نذر صوم که خروس فاتح آید	۶۷
رفتن روستایی به حج و باز آمدن و قصه کردن سفر خویش مر روستاییان را	۶۸
من گوش استماع ندارم لمن یقول	۶۸
پرسیدن سلمان از زعیم خیل اسلام که جند الله به کجا رهسپارند	۷۰
قصه آن کر که می گفت در بیابان از غول همی ترسم و گفتن آن عرب که تو خود غولی	۷۰

- ۷۱ قصه آن کنیز که کودک را می‌گفت مترس و زاری مکن که من پیش توام.
- ۷۲ قصه شیخ مُقَمَّحون اعمی نیشابوری.
- ۷۳ در فرق مال غنیمت و قیء و اینکه کس را بی‌عمل، مزد روا نیست.
- ۷۳ از القاب پیمبر عاری‌الثنیدین است که بر پستان مبارکش موی نمی‌روید.
- ۷۴ تمثیل اهل دنیا به اشتران فارغ در آبگاه و رسیدن شیران.
- ۷۵ قصه آن مفتی که وزیر را گفت پای روی دُم من مگذار.
- ۷۶ وطن در کوی صاحب‌دولتان گیر.
- ۷۶ شیدا شدن ابراهیم ادهم از جوابِ غلام.
- ۷۷ پند پدر مر پسر را که شبانه خرما از نخیل بیفشان و به انبار بر.
- ۷۷ چنانچه جواد در مسابقه گوی سَبَق برد، جواد نیز به جود گوی سعادت از میدان بُرد.
- ۷۸ بخیل گوید مایحتاج خود چون به دیگری دهم؟
- ۷۹ قحط و غلای فارس و لثامت آن مالدارِ بخیلِ حریص.
- ۸۰ بُخلِ بصریان و حکایت مازنی.
- ۸۱ در حسد بینوایان بر منعمین.
- ۸۱ حکایت سه حسود.
- ۸۲ حسد آن مرد حسود که با غلام خود گفت از حُسن ظنِ مردمان در حق زاهد همسایه.
- ۸۲ گفتار حاسدان در حسد بر هنرمندان.
- ۸۳ در حسد خویشان و همکاران و همسایگان.
- ۸۴ در حسد همکاران.
- ۸۴ قصه حسدِ سرکش، امیر مطریان پرویز با باربد.
- ۸۵ ساز نغماتِ باربد به نام‌های گنج‌های پرویز و نواختن در بزم.
- ۸۵ نهان شدن باربد بر درخت و برکشیدن آواز و بیهوش شدن پرویز.
- ۸۶ در اینکه اقربا و همسایگان و همکاران حاسدانند.
- ۸۶ در حال نفس.
- ۸۷ عاشق شدن گربه بر موش.
- ۸۹ زاری که گربه بر موش که عزادارم.
- ۹۰ کلام رسول مختار.
- ۹۲ نفس‌گشی صوفی.
- ۹۴ قصه آن بانو که از ماهیانِ نرِ حوض حجاب می‌کرد.
- ۹۶ عیش زن با یار خویشتن و شوهر ابله خویش را فریفتن.
- ۹۸ رسیدن سوسمار بر لب جوی و اظهار خویشاوندی نمودن وزغ.
- ۹۹ در افشای اسرار و وخامتِ عاقبت کار.

گفتار علی مرتضی که چون زنان نقص ایمان و حظوظ و عقول دارند	۱۰۰
قصه ماهیان و صیاد در بزم پرویز	۱۰۱
حکمت	۱۰۲
نکته	۱۰۲
سوءظن شاه بر امیران در افشای اسرار ملک	۱۰۳
در معنی «کُلُّ سُرِّ جَاوَزَ الْاِثْنَيْنِ» که مراد از دو لب است	۱۰۳
پرسیدن زبان هر سحرگاه حال اعضا را	۱۰۴
محل قابل	۱۰۴
در زیان زبان	۱۰۴
شرایط رسول	۱۰۵
قول رسول اکرم که در مال انفاق باید و در سخن امساک	۱۰۶
حال لقمان حکیم و قصه او با خواجه اسرائیلی و توافق دل بازبان	۱۰۶
در دوزبانان که جانشان در دوزخ و دوزبانان از آتش است	۱۰۷
دروغگوی عمرو معدیکرب و خجلت نبردن او	۱۰۸
قول رسول اکرم که چهار قوم مبعوض خدایند	۱۰۹
که هر چیزی به جای خویش نیکوست	۱۰۹
شرح آیه «يَقُولُونَ بِالْاِسْتِثْمِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ»	۱۰۹
قصه آن زاهد که از تجارت روغن، خود را بی نیاز می یافت	۱۱۱
گنج جستن سفیه و رفتن برای طلب حلیت به خانه فقیه	۱۱۲
دستور قاضی	۱۱۳
بیان کردن قاضی اعمال حج را	۱۱۴
هجوم اعوان سلطان و تماشاگران به خانه قاضی	۱۱۵
در شیرینی غنا و در تلخی احتیاج	۱۱۷
در سیره رسول اکرم	۱۱۷
نزول آیه «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقَاكُمْ»	۱۱۹
و نیز در معنی «اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ» و «جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا»	۱۱۹
آموختن مصطفی (ص) سلمان را چند خصلت	۱۲۰
در اینکه عبادت خدمت خلق است نه به تسبیح و سجاده و دلچ است	۱۲۱
مردود شدن حاجب بار از درگاه نوشیروان و در انداختن خود را در روز جشن خسروی	۱۲۱
در شرح این آیه که این اعراب باید آسملنا گویند نه آمنا	۱۲۲
غنی شدن آن صحابی به دعای رسول و غیبت از مسجد به مشاغل مالداری	۱۲۳
در حرمان بینوایان از نوال توانگران	۱۲۴

- ۱۲۴ حکایت آن زاهد که شغلِ دیوانی گرفت.
- ۱۲۵ سوءظن مرید بر شیخ و بازیافتن حقیقت را.
- ۱۲۶ خواستن بنی اسرائیل از سموئیل نبی که برای آل اسرائیل از یزدان پادشاهی بخواه.
- ۱۲۷ سپاس نوشیروان حق را در نعمت پادشاهی.
- ۱۲۹ سرگرم شدن سلیمان نبی به اسبان دمشق و تأخیر فریضه و بازگشتنش.
- ۱۳۱ اعتراض عایشه بر اشترِ نخعی و جوابِ متین او مرام المؤمنین را.
- ۱۳۲ پشیمانی عایشه از جنگ با علی (ع) در یومِ جمل.
- ۱۳۲ حیلۀ عمرو عاص و برافراشتن مصاحف را در صفین.
- ۱۳۴ قصه آن سرتراش بشکسته تیغ که هر کس را سر می‌برید، پنبه می‌نهاد.
- ۱۳۴ زهد شیر و توبه از گوشت جانوران به صلاح‌دید ناصحین تا بر میوه قانع آید.
- ۱۳۵ در اقسام ریا.
- ۱۳۶ سرخر بستانی.
- ۱۳۷ در آمدن خصمان از دیوارِ محراب داوود که «أَنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعَجَةً وَإِلَيَّ
- ۱۳۸ تنبّه داوود از امر حق تعالی.
- ۱۳۹ وحی آمدن مر سلیمان را که از وصول به دارِ آخرت یا بقای این جهان.
- ۱۴۰ جواب بوتیمار و رای دادن مر سلیمان را به اختیار دارِ آخرت به برهان.
- ۱۴۱ در فضل بی‌پایان الهی و رحمت نامتناهی.
- ۱۴۱ در باقیاتِ صالحات.
- ۱۴۳ حکایت آن پادشاه که هر شب یک از دستوران بخواند تا از اخبار.
- ۱۴۴ آمدن دستوران و سر به فرمان نهادن.
- ۱۴۴ بیان نخستین دستور.
- ۱۴۵ در دو قسم دشمنی.
- ۱۴۶ در مضرتِ صحبت ناجنس.
- ۱۴۶ داستان مارماهی که نه مار او را به خود راه دادی نه ماهی.
- ۱۴۸ آویخته شدن غوک دریایی به ریسمان مودت ناجنس خود، موش صحرایی بر هوا.
- ۱۴۹ تضرع باز شکاری بر در آشیان کبک کوهساری که ای یار جانی برون آی.
- ۱۵۰ گرگ چون گلوی گوسفند را فشاری دهد و خونی بریزد برود.
- ۱۵۰ آمدن روباه به میهمانی شغال.
- ۱۵۱ گر سنه ماندن شیر در نیستان.
- ۱۵۱ بهانه جویی شیر از گرگ و دریدن او به سد جوع.
- ۱۵۳ انجام کار گرگ.
- ۱۵۳ معامله شیر با شغال چون معامله با گرگ.

۱۵۴	طمع شیر در روباه و حيلة روباه در خلاص خود
۱۵۵	قصه آن معرف که از قاضی پیشی می‌جست چون کوزه خرکه از مادر
۱۵۵	مثل در بلاغت کلام
۱۵۵	و نیز در بلاغت
۱۵۶	و نیز در سخن بلیغ
۱۵۶	و نیز در بلاغت
۱۵۶	و نیز در بلاغت
۱۵۶	و نیز در بلاغت
۱۵۷	آمدن وزیر دیگر به پیشگاه سریر اعلی
۱۵۷	سه کار پرخطر
۱۵۸	حکمت
۱۵۸	اجماع مرغان در تعیین پادشاه طیور و در اینکه پادشاه باید شاهی را سزاوار باشد
۱۵۹	پرسیدن مأمون از یک امیر خود هرثمة بن اعین که چه سیاست بود پدرم هارون
۱۶۰	چاره‌جویی عاقلان در فتادن به چنگال
۱۶۰	در افتادن موش ناگهان در میان خصمان و فکندن خود
۱۶۱	تمثیل
۱۶۱	آمدن سیم دستور شامگاه سیم
۱۶۱	نصیحت‌نامه نهادن هوشنگ در گنج مررای دابشلیم را
۱۶۲	اول
۱۶۲	دویم
۱۶۲	سیم
۱۶۲	چهارم
۱۶۲	پنجم
۱۶۳	ششم
۱۶۳	هفتم
۱۶۳	هشتم
۱۶۳	نهم
۱۶۳	دهم
۱۶۳	یازدهم
۱۶۴	دوازدهم
۱۶۴	سیزدهم
۱۶۴	چهاردهم

- قصه پادشاه ذی صمم که دادخواهان را جامه سرخ پوشانیدی ۱۶۵
- چهار چیز را خوار مشمار ۱۶۵
- کیفر کشیدن گنجشک از مار ۱۶۵
- کشته شدن داندل و گواهی کلنگان بر قتل او و کیفر دزدان ۱۶۶
- در مکافات روزگار ۱۶۷
- ایضاً در کیفر جهان ۱۶۷
- داروی به شبهت خوردن دخت پادشاه از طبیب نادان ۱۶۷
- اشارت به انتقام بوزینه از خرسان در رعایت حُب وطن و یاری هموطنان ۱۶۸
- اختلاف دشمنان امید رستگاری دهد ۱۶۸
- قصه دزد و دیو به بردن گاو میش و ایمان زاهد یا کشتن آن بی گناه ۱۶۹
- قرب یافتن دستور چهارم در شب چهارم ۱۷۰
- شرح حلم احنف بن قیس ۱۷۰
- اشارت به کشتن آن زاهد راسو را و آن پادشاه باز خویش را و ندامت بی پایان هر دو ۱۷۰
- در سرکشی غضب ۱۷۱
- غضب راندن شاه بر وزیر از سعایت غمازان ۱۷۲
- حکایت ابویوب، وزیر منصور خلیفه که روغنی به سحر تعبیه کرده ۱۷۴
- در جادوگری جادوان ۱۷۶
- در ربودن دزدان، گوسفند زاهد را به حیل‌ت‌گری ۱۷۶
- بردن کبکان داوری به محکمه گربه زاهد که اقضی القضاة بود ۱۷۷
- تشرّف وزیر پنجم ۱۷۹
- داستان ذوالرمه که خواست روی میّه بی نقاب بیند شعری گفت که معشوقه نقاب ۱۷۹
- خواندن ذوالرمه مطلع قصیده را در تشبیب و خطاب به عاشق ۱۸۰
- قصه آن امیر لر که طبیب تنقیه اش امر کرد و خشم امیر که هان برگوی کرا تنقیه باید؟ ۱۸۱
- قصه آن شاعر که در یوم مهر جان نزد داعی این مطلع سرود «لاتقل بُشری ولکن بُشریان» ۱۸۲
- امتحان شاه غلام را و دریافتن عشق او ۱۸۲
- سؤال معشوق از عاشق که تا چند در پی منی و جواب عاشق که من نیام، خود را ۱۸۵
- اوحدی شصت سال سختی دید ۱۸۶
- در اینکه دل عاشق از شیشه نازک تر است ۱۸۶
- در اظهار عاشق عشق خود را و جواب معشوق ۱۸۷
- پرسیدن شتربان از مجنون عامری که چیست امروز دشت بنی عامر را ۱۸۸
- قصه حجرالکندی که هم خوابه اسیر حارث بن مندله شد ۱۸۹
- بر زمین آمدن پیری از هوا نزد خرقانی ۱۹۰

سؤال مرید از مراد که با خو برویانت از چه میل است	۱۹۱
انکار لیلی مرگ مجنون را	۱۹۲
گفتن طعن آوری مجنون را به طعن که چون به حی روی سلام من به ابن سلام برسان	۱۹۲
فرستادن یوسف پیراهن خود را با یهودا به روشنی	۱۹۲
بی تابی زلیخا و انکار یوسف از مراد او	۱۹۳
مجلس آرای زلیخا در مصر	۱۹۴
تشریف وزیر ششم	۱۹۵
حکمت	۱۹۵
در مضرت احتجاج با زنان و کودکان	۱۹۶
در لجاج	۱۹۷
گفتار رسول اکرم	۱۹۷
«الدنيا والآخرة كمثل صرّتين»	۱۹۷
در خسران دنیا و آخرت که «تَلِكْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِين»	۱۹۸
تقسیم بوعلی سینا زنان را به اقسام از سال ده تا به شصت	۱۹۹
گفتن آن مرد کریه با زن زیباروی که ما هر دو در بهشتیم	۲۰۰
قصه تمهید آن شوهر که زن فرتوت نوبت شبانه خود را به زن جوان گذارد	۲۰۱
قصه آن ظریفان که در انجمن همی گفتند از هر آواکدام نکوتر	۲۰۲
کندن آن دوزن موی سیاه و سپید شوهر کوسج را	۲۰۴
خستگی مرد پیر و ابرام زن	۲۰۵
حکایت آن مادر که چون فرزندش خبر آورد فرمان برفت	۲۰۵
قصه آن زن که بر بالین شوهر چهارم به گاه مردن می گریست که مرا به که می سپاری	۲۰۷
حکایت زن بازارگان و درآویختن با مرد حمامی	۲۰۷
قصه آن زن که به هنگام نزاع مرد او را در جماع می گرفت	۲۰۷
در عیب جویی زنان از ضراء خویش	۲۰۸
قصه آن دوشیزه که در گاه عقد بلی نمی گفت و چون زنان ابرام کردند	۲۰۹
قصه آن مُدرس که در مَدْرَس از نکاح می گفت و اعتراض یک زن بر او	۲۱۰
نصیحت پدر، دختر را که با شوی مهربان باش	۲۱۰
آمدن دزد شب به خانه و رفتن زن از بیم به بستر شوهر	۲۱۱
سرود مادر نیم شب بر گاهواره کودک که یاد آر شبانه بس تو را به بر گزفتم	۲۱۳
معامله غلام با خواجه و معلوم شدن معامله او با بی بی	۲۱۳
در نگاهداری خادمان	۲۱۴
در کفاف خادمان	۲۱۴

- ۲۱۴ دریافتن خواجه نیم شب مستانه به عادت معهود بر پشت غلام خویش
- ۲۱۶ قال رسول الله «الجار ثم الدار»
- ۲۱۷ شکوه رسول از دو همسایه خویش
- ۲۱۷ به تازیانه بستن عوانان شهنه، بی گناهی را و هر دم سر بر آوردن
- ۲۱۸ آمدن دستور هفتمین
- ۲۱۸ نهی از خدام بد که بلای جانند
- ۲۱۹ در وجوب عفو و انتقام به جای خویش
- ۲۱۹ در رعایت خادمان
- ۲۲۰ درخواست لوطی از امرد که یک امشب به میهمان آی و جواب امرد
- ۲۲۰ در عناد همکاران
- ۲۲۰ نفرت دادن لبید شاعر، نعمان منذر، پادشاه حیره را از ندیم به این ابیات:
- ۲۲۱ در حدود اختیارات خدام
- ۲۲۲ قصه بونعیم ندیم با نوشتگین غلام در مجلس مسعود بن محمود غزنوی
- ۲۲۳ اشارت مأمون که ساقی وزیر را ساغر ده و دزدیده نگریستن وزیر بر چشم مست ساقی
- ۲۲۴ حکایت قابوس و شمگیر و چشمه گرگان و اعتراض امیر گنجه بدو
- ۲۲۶ آوای مسخره به بانگ خران
- ۲۲۸ غسل مالیدن بت پرستان در کعبه بر پیکر بتان
- ۲۳۰ در عاقبت وخیم شیطان رجیم
- ۲۳۰ در معنی آیه سوره انفال و «نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ»
- ۲۳۱ قصه شهر دیوانگان و سخن آن دلاک دیوانه به وزیر
- ۲۳۳ قصه لیث صفار و دستبرد بر مخزن درهم بن نصر، امیر سجستان
- ۲۳۴ قصه آن دزد که با عس گفت شنیده ام خری قیمتی در اصطبل وزیر است
- ۲۳۵ سخن عارف با مریدان و گفته بایزید
- ۲۳۵ در عقل
- ۲۳۶ عجایب خلقت پشه و نحل
- ۲۳۷ تمثیل روح و جسم به آبی و آسیابی
- ۲۳۷ اختلافات طبایع در اقالیم و اختلافات صور و الوان و اخلاق
- ۲۳۹ فرمان رسول اکرم مرابن مسعود را
- ۲۴۰ شکستن سر گل از تگرگ شدید نوبهاری
- ۲۴۰ اشاره به آیه وافی هدایه
- ۲۴۱ رفتن داین و مدیون نزد قاضی و قسم خوردن بر سر قاضی
- ۲۴۱ قصه ترک که پی مدیون خود غوطه ور در آب حمام شد

قصه ابن بیدره که عار قوم را بر ریش گرفت.....	۲۴۲
تمثیل مرغ و خوردن کرم خاکی و اشارت به اینکه عالم آکل و مأکول است.....	۲۴۲
جواب ابراهیم سائل را به دلایل الزامی.....	۲۴۳
نپرداختن فضیل بن عیاض از خدا به سلام خلق و جواب سلام.....	۲۴۴
در حال جاهلان منکران.....	۲۴۴
مردن کودک ابوبکر و راق در دبیرستان از خوف آیه «يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا».....	۲۴۴
معارضه احمد خسرویه با نفس.....	۲۴۶
درد پای جنید و دمیدن فاتحه و ندای هاتف غیبی.....	۲۴۷
یافتن بازید خوشه انگور را در خانه خود.....	۲۴۷
سخن یحیی بن معاذ با خدا.....	۲۴۸
فریفتن عجز دنیا رهروان را.....	۲۴۸
حکایت ابو عمرو زجاجی و ابو عثمان.....	۲۴۸
شفاعت نوح از یزدان کنعان را و وحی حق تعالی «لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ».....	۲۴۹
رای زدن اصحاب اعلام صلات را از بوق و ناقوس و ندا و آتش افروختن.....	۲۵۰
در شرایط صلات.....	۲۵۱
طعن منکران بر دین اسلام و آیین خیرالانام.....	۲۵۲
در اینکه اهل شهود را شهودشان برای خود اقوی دلیل.....	۲۵۴
در آیات الهیه و مراتب خلقت.....	۲۵۴
در اینکه عقل چون داوود خلیفه الله است و به او نیز امر عدل داده.....	۲۵۵
در جرزه و جهل بسیط که این هر دو ضدند و اعتدال حد وسط.....	۲۵۶
چنانچه بیماری جسم را دوا باید بیماری روح نیز محتاج دواست.....	۲۵۷
فراق روح و جسم.....	۲۵۷
در فواید علم و گریز جاهلان.....	۲۵۸
گفتار فقیه و نحوی و عروضی و بدیعی و صوفی.....	۲۵۹
افاده نحوی نحو را.....	۲۶۰
شرح دادن عروضی.....	۲۶۱
بیان بدیعی.....	۲۶۱
در بحث فلسفی و وجوه تسمیه.....	۲۶۲
تسمیه سامره و شهر سبا.....	۲۶۲
تسمیه مشائین.....	۲۶۳
تسمیه کلیم.....	۲۶۳
تسمیه زرقان.....	۲۶۳

۲۶۳	تسمیۂ فسا
۲۶۳	تسمیۂ حویزہ
۲۶۳	تسمیۂ بردسیر
۲۶۳	تسمیۂ بادغیس
۲۶۴	تسمیۂ باخرز
۲۶۴	تسمیۂ ایروان
۲۶۴	تسمیۂ شہر انبار
۲۶۴	تسمیۂ استخر
۲۶۴	تسمیۂ اسفراین
۲۶۴	تسمیۂ تربت
۲۶۵	تسمیۂ بیہق
۲۶۵	تسمیۂ گرجستان
۲۶۵	تسمیۂ گرجی
۲۶۵	تسمیۂ تفلیس
۲۶۵	تسمیۂ ترنج
۲۶۵	تسمیۂ دیوان
۲۶۶	تسمیۂ شمشیر
۲۶۶	تسمیۂ ترکش
۲۶۶	تسمیۂ دوہست
۲۶۶	تسمیۂ مترجم
۲۶۶	تسمیۂ کشور
۲۶۶	تسمیۂ جربزہ
۲۶۷	تسمیۂ شوشتر
۲۶۷	تسمیۂ قلعۂ سلاسل
۲۶۷	تسمیۂ بحرین
۲۶۷	تسمیۂ آمل
۲۶۷	تسمیۂ یثرب
۲۶۸	تسمیۂ اردبیل
۲۶۸	تسمیۂ ہموار
۲۶۸	تسمیۂ خروار
۲۶۸	تسمیۂ تہمتن
۲۶۹	تسمیۂ نوح

۲۶۹	تسمیه میهمان
۲۶۹	تسمیه خرافات
۲۶۹	تسمیه کدخدا و کدبانو
۲۶۹	تسمیه بورانی
۲۶۹	تسمیه نیلوفر
۲۷۰	تسمیه میزبان
۲۷۰	تسمیه منوچهر
۲۷۰	تسمیه نیفه
۲۷۰	تسمیه فیلسوف
۲۷۰	تسمیه نمرود
۲۷۰	تسمیه گریبان
۲۷۰	تسمیه طوبی
۲۷۱	تسمیه آهک
۲۷۱	تسمیه قافله
۲۷۱	تسمیه نردبان
۲۷۱	تسمیه ساربان
۲۷۱	تسمیه کاشی
۲۷۱	تسمیه لاسی
۲۷۱	تسمیه یمین
۲۷۱	تسمیه انصاف
۲۷۲	تسمیه گاهواره
۲۷۲	تسمیه مازندران
۲۷۲	تسمیه ساری
۲۷۲	تسمیه گیلان
۲۷۲	تسمیه زنگان
۲۷۲	تسمیه قزوین
۲۷۳	تسمیه طیلسان
۲۷۳	تسمیه توتیا
۲۷۳	تسمیه زندیق
۲۷۳	تسمیه پینه
۲۷۳	تسمیه هوبره
۲۷۳	تسمیه پروانه

۲۷۳	تسمیة شبان
۲۷۳	تسمیة شجره
۲۷۴	تسمیة بالین و سرین
۲۷۴	تسمیة سراق
۲۷۴	تسمیة شهر گرگان
۲۷۴	تسمیة رستخیز
۲۷۴	تسمیة روسی
۲۷۴	تسمیة قلندر
۲۷۴	تسمیة لعل و خندق
۲۷۵	تسمیة بریط
۲۷۵	تسمیة حیة
۲۷۵	تسمیة برخی
۲۷۵	تسمیة اشعب
۲۷۵	تسمیة ذباب
۲۷۵	تسمیة عرب
۲۷۵	تسمیة عبری
۲۷۶	تسمیة تازی
۲۷۶	تسمیة سان
۲۷۶	تسمیة اردشیر
۲۷۶	تسمیة سالار
۲۷۶	تسمیة خراطین
۲۷۶	تسمیة سمسار
۲۷۶	تسمیة ریچار
۲۷۷	تسمیة داور
۲۷۷	تسمیة خورنق
۲۷۷	تسمیة سدید
۲۷۷	تسمیة لیث
۲۷۷	تسمیة ابن آوی
۲۷۷	تسمیة نخجیر
۲۷۸	تسمیة لاله نعمان
۲۷۸	تسمیة کباده
۲۷۸	تسمیة کُتل

۲۷۸	تسمیه کتک
۲۷۸	تسمیه قند مکرر
۲۷۸	تسمیه کجاوه
۲۷۹	تسمیه شیرکچی
۲۷۹	تسمیه غازیاغی
۲۷۹	تسمیه جوزق
۲۷۹	تسمیه مُقَرَّس
۲۷۹	تسمیه ابدال
۲۷۹	تسمیه خربنده
۲۸۰	تسمیه غازان
۲۸۰	تسمیه فرشته
۲۸۰	تسمیه قلتبان
۲۸۰	تسمیه غول
۲۸۰	تسمیه پرسه
۲۸۰	تسمیه باده
۲۸۱	تسمیه باربند
۲۸۱	تسمیه شوربا
۲۸۱	تسمیه کلثوم
۲۸۱	تسمیه منی
۲۸۱	تسمیه نصارا
۲۸۱	تسمیه عیسی
۲۸۱	تسمیه حلب الشهباء
۲۸۲	تسمیه مسیح
۲۸۲	تسمیه افشار
۲۸۲	تسمیه کوفه
۲۸۲	تسمیه اهواز
۲۸۲	تسمیه بردع
۲۸۲	تسمیه بابل
۲۸۳	تسمیه قاجار
۲۸۳	تسمیه نهاوند
۲۸۳	تسمیه بَقال
۲۸۳	تسمیه خاگینه

۲۸۳	تسمیه کلیچه
۲۸۳	تسمیه آخوند و مُلّا
۲۸۴	تسمیه گیوه
۲۸۴	تسمیه شمس
۲۸۴	تسمیه خدنگ
۲۸۴	تسمیه خرگاه
۲۸۴	تسمیه خرزهره
۲۸۴	تسمیه خفتان
۲۸۴	تسمیه سرخنگ
۲۸۵	تسمیه سترون
۲۸۵	تسمیه فردوسی
۲۸۵	تسمیه رافضی
۲۸۵	تسمیه ناصبی
۲۸۵	تسمیه ازان
۲۸۵	تسمیه دارا
۲۸۶	تسمیه دزفول
۲۸۶	تسمیه خوزستان
۲۸۶	تسمیه هندسه
۲۸۶	تسمیه جاجرود
۲۸۶	تسمیه جاجرم
۲۸۶	تسمیه اسماعیل
۲۸۷	تسمیه هاجر
۲۸۷	تسمیه اسحاق
۲۸۷	تسمیه یعقوب
۲۸۷	تسمیه اسرائیل
۲۸۸	تسمیه ترکمان
۲۸۸	تسمیه ایران
۲۸۸	تسمیه توران
۲۸۸	تسمیه آلمان
۲۸۸	تسمیه افغان
۲۸۸	تسمیه طباطبائی
۲۸۹	تسمیه شبهه

۲۸۹	تسمیه چاپ
۲۸۹	تسمیه شهرها
۲۸۹	تسمیه ماهان
۲۸۹	تسمیه زهاب
۲۹۰	تسمیه کرمانشاهان
۲۹۰	تسمیه خراسان
۲۹۰	تسمیه ذوالنورین
۲۹۰	تسمیه ذوالنطاقین
۲۹۱	تسمیه شیخ الدولتین
۲۹۱	تسمیه خمقری و پنده
۲۹۱	تسمیه بلوچ
۲۹۱	تسمیه بیضا
۲۹۱	تسمیه خلیج
۲۹۱	تسمیه قبیاق
۲۹۲	تسمیه نخجوان
۲۹۲	تسمیه همدان
۲۹۲	تسمیه یونان
۲۹۳	تسمیه غوریان
۲۹۳	تسمیه اخفش
۲۹۳	تسمیه عتوق
۲۹۳	تسمیه جریر
۲۹۳	تسمیه اخطل او [جریر] را به ابن مراغه
۲۹۴	تسمیه جزیره کیش
۲۹۴	تسمیه بندر عباس
۲۹۴	تسمیه مهستی
۲۹۴	تسمیه فسطاط
۲۹۴	تسمیه سنجر
۲۹۵	تسمیه سنج و سنگر
۲۹۵	تسمیه بیتا
۲۹۵	تسمیه ضربه در
۲۹۵	تسمیه حیص و بیص
۲۹۵	تسمیه دیک الجن

۲۹۶	تسمیة مغناطیس
۲۹۶	تسمیة توزی
۲۹۶	تسمیة توسن
۲۹۶	تسمیة چاره
۲۹۶	تسمیة چوگان
۲۹۶	تسمیة خارہ
۲۹۷	تسمیة خاور و باختر
۲۹۷	تسمیة عراق
۲۹۷	تسمیة تبریز
۲۹۷	تسمیة شطرنج
۲۹۷	تسمیة استرآباد
۲۹۸	تسمیة بایکن
۲۹۸	تسمیة ماچین
۲۹۸	تسمیة خان بالغ
۲۹۸	تسمیة فغفور
۲۹۸	تسمیة فرزدق
۲۹۹	تسمیة چین
۲۹۹	تسمیة ناخدا
۲۹۹	تسمیة ناخن
۲۹۹	تسمیة مستمند
۲۹۹	تسمیة نیرنگ
۲۹۹	تسمیة مجوس
۲۹۹	تسمیة طنبور
۳۰۰	تسمیة دشمن
۳۰۰	تسمیة زردشت
۳۰۰	تسمیة دبستان
۳۰۰	تسمیة ضحاک
۳۰۰	تسمیة دیباچه
۳۰۰	تسمیة تاریخ
۳۰۱	تسمیة تکریت
۳۰۱	تسمیة دیاربکر
۳۰۱	تسمیة سنج

فهرست مطالب بیست و پنج

تسمیة سنجر.....	۳۰۱
تسمیة موصل.....	۳۰۱
تسمیة ابیورد.....	۳۰۱
تسمیة تاؤل.....	۳۰۲
تسمیة بسطام.....	۳۰۲
تسمیة بهبهان.....	۳۰۲
تسمیة حُور.....	۳۰۲
تسمیة دوانیقی.....	۳۰۲
تسمیة کسری.....	۳۰۲
تسمیة سفاح.....	۳۰۳
تسمیة هاشم.....	۳۰۳
تسمیة شبیه.....	۳۰۳
تسمیة زال زر.....	۳۰۳
تسمیة آینه.....	۳۰۳
تسمیة انسان.....	۳۰۳
تسمیة اسطرلاب.....	۳۰۴
تسمیة ارقم.....	۳۰۴
تسمیة کمان.....	۳۰۴
تسمیة بطحاء.....	۳۰۴
تسمیة تهامه.....	۳۰۴
تسمیة شام.....	۳۰۴
تسمیة مصعب.....	۳۰۵
تسمیة یمن.....	۳۰۵
تسمیة یمامه.....	۳۰۵
تسمیة قصی.....	۳۰۵
تسمیة قریش.....	۳۰۵
تسمیة پطرزبورغ.....	۳۰۶
تسمیة روس.....	۳۰۶
تسمیة فرنگ.....	۳۰۶
تسمیة یوروپ و اروپ.....	۳۰۶
تسمیة بومهن.....	۳۰۶
تسمیة کنگاور.....	۳۰۷

۳۰۷	تسمیه بسطام
۳۰۷	تسمیه مدین و کنعان
۳۰۷	تسمیه ابونواس
۳۰۷	تسمیه مالک دینار
۳۰۸	تسمیه وطواط
۳۰۸	تسمیه قطران
۳۰۸	تسمیه مجد همگر
۳۰۸	تسمیه منجیک
۳۰۸	تسمیه رودکی
۳۰۸	تسمیه غضاری
۳۰۹	تسمیه یزید بن ولید، خلیفه مروانی به ناقص
۳۰۹	تسمیه اشبح
۳۰۹	تسمیه طوس
۳۰۹	تسمیه سوط
۳۰۹	تسمیه چشمه گلسب
۳۰۹	تسمیه خوارزم و خیوق
۳۱۰	تسمیه گورکان
۳۱۰	تسمیه نیمروز
۳۱۰	تسمیه نشابور
۳۱۰	تسمیه دامغان
۳۱۰	تسمیه شصت کله
۳۱۱	تسمیه بادخوانی
۳۱۱	تسمیه ابرهه الاشرم
۳۱۱	تسمیه گوناباد
۳۱۱	تسمیه قمشه
۳۱۱	تسمیه ابرقوه
۳۱۲	تسمیه بغداد
۳۱۲	تسمیه مصر
۳۱۲	تسمیه قاهره
۳۱۲	تسمیه کیمیا
۳۱۳	تسمیه طالقان
۳۱۳	تسمیه طلسم

۳۱۳	تسمیه غزایم
۳۱۳	تسمیه موسیقی
۳۱۳	تسمیه ترانه
۳۱۳	تسمیه کرنا
۳۱۴	تسمیه سرنا
۳۱۴	تسمیه بربط
۳۱۴	تسمیه هرمان
۳۱۴	تسمیه بصره
۳۱۴	تسمیه حجاز
۳۱۴	تسمیه کعبه
۳۱۴	تسمیه مکّه
۳۱۵	تسمیه ابراهیم
۳۱۵	تسمیه ترویبه و عرفه
۳۱۵	تسمیه بکّه
۳۱۵	تسمیه هدی
۳۱۶	تسمیه تشریق
۳۱۶	تسمیه حطیم
۳۱۶	تسمیه خزاعه
۳۱۶	تسمیه اشتر
۳۱۶	تسمیه قبروان
۳۱۶	تسمیه هرات
۳۱۷	تسمیه سمرقند
۳۱۷	تسمیه آذربایجان
۳۱۷	تسمیه قُم
۳۱۷	تسمیه فاجر
۳۱۷	تسمیه نهاوند
۳۱۸	تسمیه بیگدلی
۳۱۸	تسمیه اصحاب اخدود
۳۱۸	تسمیه اصحاب الرقیم
۳۱۸	تسمیه حلب
۳۱۹	تسمیه بندر
۳۱۹	تسمیه شبان

۳۱۹	تسمیه ساوه و آوه
۳۱۹	تسمیه مقفع
۳۲۰	تسمیه لیلۃ الرغائب
۳۲۰	تسمیه رجب الاصب و الاصم
۳۲۰	تسمیه خُدئی
۳۲۰	تسمیه کسانى
۳۲۱	تسمیه زجاج
۳۲۱	تسمیه خط ثلث
۳۲۱	تسمیه خط نسخ
۳۲۱	تسمیه مخضرم
۳۲۱	تسمیه عروض
۳۲۲	تسمیه مُتَمَن
۳۲۲	تسمیه خرافات
۳۲۲	تسمیه خدیجه
۳۲۲	تسمیه میکده، آتشکده
۳۲۲	تسمیه بورانى
۳۲۳	تسمیه فرنى
۳۲۳	تسمیه محرم
۳۲۳	تسمیه صَفَر
۳۲۳	تسمیه ربیع
۳۲۳	تسمیه جمادى
۳۲۴	تسمیه رجب
۳۲۴	تسمیه شعبان
۳۲۴	تسمیه رمضان
۳۲۴	تسمیه شَوَال
۳۲۵	تسمیه ذى قعده
۳۲۵	تسمیه ذى حِجَّه
۳۲۵	تسمیه طرابلس
۳۲۵	تسمیه ایام هفته
۳۲۵	تسمیه آدینه
۳۲۵	تسمیه جمعه
۳۲۶	تسمیه امرء القیس

۳۲۶	تسمیه ضلیل
۳۲۶	تسمیه ذوالقروح
۳۲۷	تسمیه آکل المرار
۳۲۷	تسمیه غالیه
۳۲۷	تسمیه خنساء
۳۲۷	تسمیه بدره
۳۲۷	تسمیه عکاظ
۳۲۸	تسمیه اعشی
۳۲۸	تسمیه بوذرجمهر
۳۲۸	تسمیه ناشتا
۳۲۸	تسمیه رستخیز
۳۲۸	تسمیه حربا
۳۲۸	تسمیه لعل و لاله
۳۲۹	تسمیه بختک
۳۲۹	تسمیه عرقوب
۳۲۹	تسمیه رشح الحجر
۳۲۹	تسمیه ری
۳۲۹	تسمیه تهران
۳۳۰	تسمیه شمیران
۳۳۰	تسمیه تبرستان
۳۳۰	تسمیه وزیر و دستور
۳۳۰	تسمیه اتابک
۳۳۱	تسمیه اصفهان
۳۳۱	تسمیه تخت پولاد
۳۳۱	تسمیه امتی
۳۳۲	تسمیه برنا
۳۳۲	تسمیه برید و اسگدار
۳۳۲	تسمیه مرغوا
۳۳۲	تسمیه کوکنار
۳۳۲	تسمیه کربلا
۳۳۲	تسمیه عزئی
۳۳۳	تسمیه طف

۳۳۳	تسمیه حایر
۳۳۳	تسمیه مدین
۳۳۴۳	تسمیه بعلبک
۳۳۴	تسمیه لار
۳۳۴	تسمیه توران
۳۳۴	تسمیه نجف
۳۳۴	تسمیه مومیایی
۳۳۴	تسمیه غوشه
۳۳۵	تسمیه پاسبان
۳۳۵	تسمیه طفیلی
۳۳۵	سر برآوردن صوفی و اعتراض بر جمع
۳۳۷	در بیم انسان از مرگ
۳۳۷	در فصل علوم غریبه
۳۳۸	در تسخیر پادشاه هند اجرام علوی را و آوردن سر دشمن به یاری مریخ
۳۴۱	نزول آیه «اِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَاٍ فَتَبَيَّنُوا»
۳۴۲	پرخواری معاویه و قصه حسن مُحدَث بر سفره وزیر مُهلَبی
۳۴۳	قصه آن مریض که طبیب را گفت نانِ سوخته خورده‌ام و داروی چشم خواستن
۳۴۴	تمثیل
۳۴۶	نشستن عرب در مجاعه بر دکه خباز به قرب دجله که تا در دجله
۳۴۷	قصه آن صوفی پرخوار و حسرت آن گرسنه شکم
۳۴۸	طب الولاية
۳۴۸	ضرر آب در پنج مورد
۳۴۸	در تسمیه طفیل و مذمت از آن
۳۴۹	امر هارون بر ربیع حاجب که «احجب عنی مَنْ اِذَا جَلَسَ»
۳۴۹	امساک منصور خلیفه آمدن آن محدث هر ساله به بهانه نزد او به امید عطیتی
۳۵۱	در امر به معروف و نهی از منکر
۳۵۲	زن اختیار کردن قاری و دریدن دُبر را
۳۵۳	مخامصه مردی که کلاه خریده با کلاه دوز که کلاه تنگ است و بر سر نهادن
۳۵۳	در معنی رضا
۳۵۴	احتیاط رابعه از پیاز غیبی که مگر حق را امتحانی است در آن
۳۵۴	به نماز ایستادن شیخ ابوالحسن خرقانی
۳۵۵	شفقت یک تن از اصحاب علی علیه السلام

۳۵۵	ستایش کفّار در روز اُحد مر هبل را به مسجودیت.....
۳۵۶	نزول آیه «أَنَّ الَّذِينَ يُتَاوَنُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» درباره قوم بنی تمیم
۳۵۷	استدعای شمعون بن لاوی از رسول شرح صفات جاهلان را
۳۵۸	مَثَل آن نابینا که در بیابان مار افسرده برگرفت و تازیانه پنداشت
۳۵۸	علائم احمق
۳۵۸	نشان حمق
۳۵۹	حکایت
۳۶۰	حکایت آن شیاد که روستایی را ابن عم خواند و دعوتش به دکه گپایی
۳۶۲	قصه طُرّاران و دزدیدن خر و بار و بز روستایی و فریاد آن آشفته که اینک مرا دزدند
۳۶۳	قصه آن مرد که مادیان از دهی به دهی برد تا خر نر بدان کشد
۳۶۴	حمقِ هنبقة
۳۶۴	حمقِ ماریه
۳۶۵	حمقِ ربیعه
۳۶۵	مردن مالداران و بردن دیگران مال و زن و فرزند را
۳۶۷	در حقیقت «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» و اشارت بر مذهب تناسخ
۳۶۸	در نصیحت روباه گرگ را و جواب الزامی گرگ روباه را
۳۶۸	حکایت روباه و شغال و پیرزن و مرغ یک منی
۳۶۸	رنج دادن قاضی زن را به سپوز بسیار و بهانه جویی در نفقه
۳۷۰	اخبار از حال اصفهان که هر کس را چهل روز در آن بلد اقامت افتد
۳۷۱	در هوای خوش اصفهان و خاک آن زمین مینونشان
۳۷۱	حکایت آن اعمی که در سپاهان جز نان بشکسته نمی دادندش
۳۷۲	بی غیرتی مصریان و حکایت آن امیر و غیرت بردن بر جاریه خویش
۳۷۳	در محرومی بی ادب و متمرد
۳۷۴	در حدیث رسول «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»
۳۷۵	اولیا چون اسم اعظم نهانند و هر عزیز چون از دیده نهان عزیزتر
۳۷۵	اشاره به گفتار آن عارف
۳۷۶	راه اولیا با حق نه از راه ماست راهی است نهانی بل راهی روحانی
۳۷۷	شیخ بس بود بر امتحان مرید به رسم دیوانگان شورها بر آورد و غوغاها کند
۳۷۸	حکایت آن مراد که در برابر قومی شمه ای از رازِ نهان عیان آورد و در حال مبدّل شده
۳۸۲	از امثال اثبات مدّعا بهتر آید که «أَنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ»
۳۸۲	قصه سجاح بنی تمیم که دعوی نبوت کرد و مسیلمه کذاب که در یمامه
۳۸۳	بازگشت به حال آن درویش قوچانی

- بار نهادن شیطان بر آدمی و مهار گرفتنش چون اشتران ۳۸۳
- اشاره به آیه فرقانی و تفسیر «فَاسْتَقِمْ» ۳۸۴
- تنبیه سری سقطی از اینکه جرعه نوشانش حق آب سرد ننوشند و کوزه نیاویزند ۳۸۵
- گفتار ذوالنون مصری ۳۸۵
- نمودن ابراهیم قبرستان را به آن مرد لشکری که آبادانی این است ۳۸۶
- در اینکه نفس علوی را که مجرد است با جسم سفلی فرق بسیار که آن مادی است ۳۸۸
- در معنی «سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي الْأَنْفُسِ» ۳۸۹
- در عذاب یوم ظله و اشارت به آیه «أَخَذْنَهُمُ الرَّجْفَةَ» ۳۹۰
- حکایت آن زاهد و موش در تمثیل «کل شیءٍ یَرْجَعُ اِلَى اَصْلِهِ» ۳۹۱
- «الا انما الدنيا کمَنْزَلٍ را کِبِ اَنْاخَ عَشِيًّا وَ هُوَ بِالصَّحْرِ راحِلٌ» ۳۹۲
- در شرافت دهقانی ۳۹۳
- گفتار بایزید بسطامی در حق شیخ ابوالحسن خرقانی ۳۹۳
- در نفع زراعت ۳۹۴
- امر رسول در مزد مزدور ۳۹۴
- در سیره رسول اکرم ۳۹۵
- بینی گرفتن منافقین از بوی پیشاب ۳۹۶
- اعتراض لشکریان شام بر معاویه در صفین ۳۹۶
- أُمُ الْمُؤْمِنِينَ در یوم الذَّار به تحریر مردمان بر قتل عثمان «أَقْتُلُوا النُّعْلَ» می گفت ۳۹۷
- در اینکه سعد و نحس اجرام را بر اولیا تأثیری نیست ۳۹۷
- شبلی بر زیر درختی رخت بپفکند و روزی چند در وجد و حال بود تا وی خاموش نشد ۳۹۷
- نهی صید ماهی مر بنی اسرائیل را در شنبه و آمدن ماهیان از امتحان حق در شنبه ۳۹۸
- در وعده های عُرقوبی ۳۹۸
- شفاعت مردی از قصاب که دست او نبرند و مَنّت نهادن ۴۰۰
- در مَثَل عرب که گوید «کَمَغِیثُ أُمِّ عامِرٍ» پاره کردن ۴۰۱
- امر حق به کلیم الله که قوم را از فاران به کنعان برد ۴۰۱
- بازگشت قبله از بیت المقدس به کعبه ۴۰۳
- نصح بشر حافی آن طالب را به ترک شهوت و فقر و صبر ۴۰۴
- اقسام وحی و الهام و آن وحی که خاصه رسول مختار است ۴۰۴
- نزول آیه «لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رُسُولِهِ» ۴۰۵
- تفسیر کردن مخالفین «انَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أُخْبِتَ» را به اسلام نیاوردن ابوطالب ۴۰۵
- در اینکه هدایت مخصوص خداست و انبیا و سایل هدایتند ۴۰۶
- حدیث رسول که «مُؤْمِنُونَ هَیْئُونَ لَیْتُونَد» ۴۰۷

۴۰۸	دویدن موسی در بیابان گرم از پی بره بگریخته و خستگی بسیار
۴۰۸	در معنی کاظمین و عافین و محسنین
۴۰۹	در معنی آیه «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»
۴۰۱	که خارهای مگیلان حریر می آید
۴۱۰	«وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا وَّسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا»
۴۱۱	حدیث رسول اکرم در هارب جحیم و طالب جنان
۴۱۱	حکایت آن پادشاه در خواب مستانه صبحگاهی و رسیدن دشمن
۴۱۲	شیر کشتن ابوالعروه و دل باختن شیران
۴۱۳	کاسه شیر دادن رسول الله بنت عمیس را در شب زفاف عایشه و نهی فرمودن
۴۱۳	پرسیدن سفیان از پیمبر که در جهان از چه چیز بیشتر ترسم و کناره کنم
۴۱۴	ضرر زبان
۴۱۴	حکایت آن زن که به زادن وای فلانم می گفت
۴۱۴	با هشت تن در جهان منشین
۴۱۵	حکایت سلمان که دو تن را خدمت می کرد و او را به تکاهل
۴۱۶	گفتار علی عالی در خطبه دویست و یازدهم
۴۱۷	در نزول آیه «وَلَا تُلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ»
۴۱۸	قول رسول در غیبت و نمامی
۴۱۹	قصه آن دو فقیه منافق که خود را خرو گاو خواندند
۴۱۹	آزمودن پادشاه عالمان را
۴۲۰	دست اتفاق قوی است
۴۲۰	در ضرورت یاران مشفق
۴۲۱	سه قسم دوستان
۴۲۱	صاحبان شش خصلت دوستی را شایسته اند
۴۲۲	نصیحت
۴۲۲	«مَنْ حَقَرَ بَرًّا لَّاخِيَه فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ»
۴۲۳	نصیحت
۴۲۴	گفتار احنف
۴۲۴	«هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»
۴۲۴	گفتار رسول
۴۲۴	مثل
۴۲۴	قول ابو طیب متنبی
۴۲۵	نکته

- گفتار رسول ۴۲۵
- فرمان پیمبر مر بوذر غفاری را ۴۲۵
- گفتار یحیی وزیر مر هارون خلیفه را ۴۲۵
- در توسل بر رهبران ۴۲۶
- امور اضطراری ۴۲۶
- در پناه جستن به دشمن قوی ۴۲۶
- از ریاکاران بر حذر شو ۴۲۶
- تبیین ۴۲۶
- بریدن عمر کمند گیسوی نصر بن حجاج را تا دام دل‌ها نشود ۴۲۷
- غضب خلیفه بر مختثان و سهو دبیر عامل یثرب در قرائت منشور خلافت ۴۲۸
- نکته ۴۲۸
- خودآزار مباش ۴۲۹
- خود پند نا گرفته مده پند دیگران ۴۲۹
- رهبر واصل جوی ۴۲۹
- در ذم استهزا ۴۲۹
- جواب الزامی ۴۳۰
- نصح ۴۳۰
- اقتضای طبیعت ۴۳۰
- نه شیر شتر نه دیدار عرب ۴۳۰
- در حکمت قضا ۴۳۰
- «لَا رَأْدَ لِقَضَائِهِ وَ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» ۴۳۱
- ترجیح بلامرجح ۴۳۱
- نکته ۴۳۲
- به حق خود قانع باش ۴۳۲
- قصه قیس و زبان عبری آموختن ۴۳۲
- مثل سایر ۴۳۳
- در مال و فرزند که زینت حیات است ۴۳۳
- رسیدن مردی در باران شدید پیاده شبانگاه به ده و راه ندادن روستایش به بهانه‌ها ۴۳۴
- گفتار حکیم ۴۳۴
- گفتار جاماسب حکیم ۴۳۵
- با قوی‌تر از خود مپیچ ۴۳۵
- مثل ۴۳۵

پیام پادشاه ضعیف پادشاه قوی را و جواب او.....	۴۳۵
فرق‌ها در حقیقت و مجاز بین.....	۴۳۶
خیر ناکسان مخواه که زیانت آرد.....	۴۳۶
یار ظالم مباش.....	۴۳۶
قصه آن امین که گفت صد من آهن را موش خورد.....	۴۳۷
زیارت مرد عرب مُهر کتف رسول را به تدبیر قصاص.....	۴۳۷
در دعوت رسول از آل عبدالمطلب که دو اقرار بر زبان رانید.....	۴۳۹
کین قریش بر رسول و نزول سورة «تَبَّتْ یَدَا».....	۴۴۰
تحقیق.....	۴۴۰
نزول آیه «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ».....	۴۴۱
شرح هنر دادن آهو و اشتر و خر و خواندن خر آواز نوا را برای یاران.....	۴۴۱
حماسه اشتر در بردن بارهای گران.....	۴۴۳
حماسه آهو در دویدن.....	۴۴۳
حماسه خر در علم موسیقی.....	۴۴۳
حال امیر ترک و نواختن مطرب هفت دستگاه موسیقی را.....	۴۴۴
آوازهای شور.....	۴۴۴
آوازهای ماهور.....	۴۴۴
آوازهای نوا.....	۴۴۴
آوازهای همایون.....	۴۴۵
آوازهای چهارگاه.....	۴۴۵
آوازهای سه گاه.....	۴۴۵
آوازهای راست پنج‌گاه.....	۴۴۵
در بهاران و باده گساران.....	۴۴۵
حواله‌های انعامات مطرب از امیر.....	۴۴۷
آمدن مطرب صبحگاهان به بالین آن ترک مست برای دریافت حواله کتبی.....	۴۴۸
در حدود مدحت‌گری و ثنا.....	۴۴۹
دُهل خواستن امیر قوچانی مست نیم‌شب و آوردن دُهلِ نوبتی را.....	۴۵۰
علم قال که حاصل از کتب و تحصیل است.....	۴۵۱
فرق علم ربّانی و علوم ظاهر که «یَقْدَفُ اللَّهُ فِی قَلْبِ مَنْ یُرِید».....	۴۵۱
گفتار رسول اکرم.....	۴۵۲
حکایت آن ماده‌گرگ که از شبان تمنای یک میش فربه می‌کرد.....	۴۵۳
حضور در صلات حقیقی.....	۴۵۴

- تیر کشیدن از پای علی المرتضی علیه السلام در نماز ۴۵۴
- در شرافت علم و تقسیم علوم عقابایی ۴۵۴
- دانش آموزی تاجر مر حمال را و شکستن حمال ظروف صندوق تاجر را ۴۵۵
- آنکه را از علم و تأیید بهره نباشد، حقیقت چون شناسد؟ و طبایع کی داند؟ ۴۵۷
- فروختن پادشاه شهر اسن، افلاطون را به چهار درهم به جرم آزادی طلبی و نصیحت ۴۵۷
- در دانش آموزی ۴۵۸
- در مهر و قهر اولیا ۴۵۹
- در شرح برخی اخلاق به زبان امثال که «اِنَّ اللّٰهَ لَا يَسْتَحْيٰ اَنْ يُّضْرَبَ مَثَلًا مَا بَعُوْضَةً» ۴۶۰
- اختلافات طبایع و فصول ۴۶۱
- تعجب میهمان که چون کنجد مُقَشَّر و نامُقَشَّر به یک بها فروشد ۴۶۲
- در فرق اصل و بدل ۴۶۲
- گل بوییدن شقیق بلخی در موقع جهاد و اعتراض معترض ۴۶۳
- در عاقبت شامتن و نهی از لجاج و احتجاج ۴۶۴
- گفتن زبیده ضحیة هارون زیر لب «لعن الله اللجاج والابرار» و مأمون که برگو چه گفتی ... ۴۶۴
- گفتار معاویه ۴۶۶
- وصیت جاماسب حکیم که هرگز از ثیمان حاجت نخواهید ۴۶۶
- در معنی کبر و تواضع ۴۶۸
- قصه عرب و صید گریه وحشی و بر زمین زدنش که «ما کُتِرَ اَسْمَائُکَ وَ قَلَّ ثَمَنُکَ» ۴۶۹
- فرق در مزح و هزل که این یک پسندیده است و آن یک ناپسند ۴۷۰
- پشیمانی سفیان ثوری از نماز میت که قبول عامه اقوی دلیل بر تدلیس اوست ۴۷۱
- خبث قرمان بن حارث از اصحاب رسول ۴۷۲
- قصه لوطی حیدری ۴۷۲
- بردن خیل تاش سلطان، صید صیاد بینوا را برای کباب بزم پادشاه ۴۷۳
- در اینکه روزی به اسباب بر نهاده ۴۷۳
- نصیحت بُشر حافی که پیروی از آب کنید که آب تا نگردهد عذب و صافی نگردد ۴۷۴
- تحریص زن شوی بینوا را به رفتن غربت برای معاش ۴۷۵
- گفتار مردی با جنید و جواب او ۴۷۶
- فرق درویش و گدا ۴۷۶
- قول رسول مختار ۴۷۷
- گفتار سولون حکیم ۴۷۷
- «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ» و اگر اظهار شود روسیاهی بیشتر است ۴۷۷
- روث نیفکندن ستوران به احترام بشر حافی در بغداد ۴۷۷

فهرست مطالب سی و هفت

گفتن عایشه مر رسول را که از گوسفند صدقه جز کتف بهرم نماند	۴۷۸
رفتن یک تن از یاران علی (ع) نزد معاویه و تحریف آیه سوره به عمد و اعتراض معاویه	۴۷۹
در ایمن نبودن از فسون دشمن	۴۷۹
در فرصت نگاه داشتن	۴۷۹
حکایت	۴۸۰
حکایت	۴۸۰
در خاتمة کتاب	۴۸۰
در ختم نگارش	۴۸۲
ملحقات بعد	۴۸۲
در شدت چاپلوسی متملقان	۴۸۲
تحقیق در معنی «عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْحِ الْعَزَائِمِ»	۴۸۳
در مبالغة امساک و اقتصاد	۴۸۳

پیشگفتار

کتاب پیش رو چهارمین اثر از آثار گرانبهای به جا مانده از شادروان تقی دانش «بلور» است که جهت مراجعه ادب دوستان به زیور طبع آراسته می گردد.

پیش از این «دیوان حکیم سوری» و نیز «نوشین روان» در شرح سلطنت انوشیروان در زمان حیات خود شاعر به چاپ رسیده بود. طنز شیرین و به غایت استادانه «دیوان حکیم سوری» به نوعی ویژه نامه ای منظوم از انواع خوراکی هاست، ولی تنها بخش بسیار فرعی کوچکی از آثار شاعر را به تصویر می کشد.

سالها بعد از وفات شاعر اثر سترگ «دیوان قصائد، هزار غزل و مقطعات» دانش در سال ۱۳۳۷ با همت و پیگیری دختر ایشان خانم آذرمیدخت دانش - میرمطهری، توسط دانشگاه تهران چاپ و در دسترس علاقمندان قرار می گیرد. این اثر پس از ۴۶ سال در سال ۱۳۸۳ و به مناسبت هفتادمین سال تأسیس دانشگاه تهران به عنوان گنجی از «هفتاد گنجینه» عیناً بازنشر می شود.

مقدمه روانشاد استاد جلال الدین همائی که خود محضر شاعر را درک کرده بودند، همراه با معرفی جامع آثار و زندگی نامه، دانش توسط زنده یاد هوشنگ میرمطهری در این کتاب ما را از هر شرح دیگری در این خصوص بی نیاز می کند.

«مثنوی اکسیر اعظم» در حدود ۵ هزار بیت به سبک «مثنوی مولانا جلال الدین رومی» در سالهای واپسین زندگی شاعر نوشته و ضبط گردیده است و حاوی دقایق و ظرایف فراوانی می باشد که خواننده کنجکاو و نکته سنج را با خود به اوج می برد. مقدمه ارزشمند و شیوای استاد دکتر میرجلال الدین کزازی نیز به لطف اثر می افزاید.

بدون فعالیت های خستگی ناپذیر خانم نوش آفرین میرمطهری همراه با راهنمایی های مستمر و ارزنده مادرشان، فرزند راستین و معنوی دانش، نشر این اثر ممکن نمی شد.

بدین وسیله مراتب سپاس و قدردانی خود را از «ریاست محترم پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، جناب آقای دکتر حسینعلی قبادی»، «ریاست محترم پژوهشگاه زبان و ادبیات، جناب آقای دکتر یوسف محمدنژاد عالی‌زمینی»، «اعضای محترم شورای پژوهشی پژوهشگاه زبان و ادبیات، به‌ویژه جناب آقای دکتر ابوالقاسم رادفر»، «مدیریت اسبق انتشارات، جناب آقای ناصر زعفرانچی» که با هماهنگی‌ها و پیگیری‌های خود روند چاپ این اثر را تسریع بخشیدند، «مدیریت حال حاضر انتشارات پژوهشگاه، جناب آقای دکتر یدالله رفیعی» که با مساعدت خود راه چاپ این اثر را هموار نمودند. سرکار خانم دکتر سارا سعیدی و جناب آقای دکتر محمد احمدی که با دقت مقابله نسخه خطی کتاب با متن حروف‌چینی شده را تقبل کردند و همچنین از همکاری صمیمانه جناب آقای عرفان بهاردوست و سرکار خانم زینب جهانبان‌کفّاش که با بردباری در تصحیح متن حروف‌چینی شده همکاری کردند اعلام می‌داریم و کوشش‌های بی‌دریغ گروه را ارج می‌نهمیم.

خاندان دانش

اسفند ۱۳۹۷

مقدمه

فروغ لشکر دانش مقدمه دکتر میر جلال‌الدین کزازی

تقی دانش، برنامه‌ده به ضیاء لشکر و مستشار اعظم از ابدانان و دانشی مردان و سخنوران سده‌ی سیزدهم و چهاردهم است. او به سال ۱۲۴۰ خورشیدی، در خُرد شهر بزرگ پرور تفرش‌زاد و به سال ۱۳۲۶، در تهران، چشم از جهان فرو بست. فرزندان ایشان یک پسر به نام آقای اسحاق بلور و چهار دختر به نام خانم‌ها: شمس‌الضحی، شهرزاد، شاه زنان و آذرمیدخت می‌باشند. آن فروغ لشکر و رایزن بزرگ نامور، پس از آموختن دانش‌های بایسته‌ی زمان و فرهیزش و فزون‌مایگی در آنها، به کار دیوانی روی آورد و در شمار بلندپایگان در دستگاه فرمانرانی، دبیری میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک، صدراعظم و مسعود میرزا ظل‌السلطان و ناصرالملک و امین‌السلطان، اتابک اعظم را پیشه‌ی خویش گردانید. سپس، در سال ۱۳۲۷ مهگانی (= قمری)، به شیراز رفت و دیوانسالار بوم یا ایالت پارس گردید. تقی دانش، در سالیان فرجامین زندگانی، شاید از آن روی که در کار باریک و دشوار دبیری دیوان، اندام بینایی را برافزون در کار آورده بود، به تاری چشم دچار آمد و از ناتوانی در دید، به رنج درافتاد.

تقی دانش اذبدان و سخنگستری است پرکار و فراخ‌اندیش و گسترده‌گام که در قلمروهایی گوناگون از ادب شکرین و شیوای پارسی، طبع آزموده است و کامگار و پرتوان، خامه‌ی نوان را، به کردار گزیده‌گوان، به ناوژد و بزدبژد درآورده است. از این روی، یادگارهایی شایان و در رنگارنگی و گوناگونی، چشمگیر و نمایان از خویش برجای نهاده است.

یادگارهایی که از این گرامی مرد خامه و چامه و نامه برجای مانده است و برهانی است

بُرا و گواهی است گویا و نشانه‌ای است روشن و رسا از قلمروی پهناور که او در سُردار و نوشتار آن را، نو به نو، چالاک و گزَمرو در نُوشته است؛ نیز از طبع تیز و پندازخیز و اندیشه‌انگیز او که وی را توانِ آن داده است که در شیوه‌ها و کالبدهایی چند از سخن پارسی، به گونه‌ای خوشایند و دلپسند، به آفرینش دست بیازد و بپردازد، چنین است:

۱- دیوان: تقی دانش را، دیوانی ستبر بوده است که چامه‌ها و غزل‌ها و دیگر سروده‌های او را در برداشته است. بر نوشته‌ی یگانه‌ی دیوان، به ناسازی بخت ناکس‌نواز، در آتش می‌سوزد و از میان می‌رود. سراینده، باری دیگر، بر پایه‌ی آنچه در یاد داشته است و یادداشت‌هایی پراکنده، دیوانی دیگر را فراهم می‌آورد و سامان می‌دهد؛ لیک، به هر روی، پاره‌ای از سروده‌ها به یکبارگی تباه می‌شود و از دست می‌رود.

۲- دیوان حکیم سوری: این دیوان دیوانی است شوخ و شنگ و شیرین که در شکمبارگی و پرخواری و خوان و خوراک، سروده شده است و دیوان، بُشَحَقِ اطعمه را فرا یاد می‌آورد که بسحاق شیرازی، سخنور سده‌ی هشتم، در زمینه‌ی خوراک و نوشاک، آن را در پیوسته است. از آن روی که این یادگار از تقی دانش، در سورو شکمبارگی سروده شده است، به دیوان حکیم سوری آوازه یافته است و این برنامه از برنامه‌های دیگر سراینده، روایی و گسترشی افزون‌تر یافته است و بیشینه‌ی ادب‌وستان او را بدین برنامه می‌شناسند؛ گاه نیز آنان که بیت‌هایی از این دیوان را در یاد دارند و بر زبان می‌آرند، نمی‌دانند که حکیم سوری، برنامه‌ی است تقی دانش را، این دیوان نخست‌بار، در سال ۱۳۰۹ مَهگانی، در بمبئی، به چاپ رسیده است و باری دیگر، در سال ۱۳۱۹ مَهگانی در تهران.

۳- تذکره‌ی صدر اعظمی که تذکره‌ی قدسی نیز نام گرفته است: این تذکره زیست‌نامه‌ی سخنورانی است که از وابستگان و پیرامونیان امین‌السلطان، اتابک اعظم بوده‌اند و او را ستایش سروده‌اند.

۴- تذکره‌ی آتش‌کِشکیان: این تذکره تذکره‌ای است؛ دیگرسان و شوخ و لاغ (= هزل) آمیز و طنزآلود که در شیوه و سرشت و ساختار، با دیوان حکیم سوری سنجیدنی می‌تواند بود. این لاغنامه را حکیم سوری به شیوه‌ی تذکره‌ی یخچالپه‌ی بهار اصفهانی که در سالیان فرجامین از سده‌ی سیزدهم مَهگانی می‌زیسته است، سروده است و به پیروی از او، گزارش زندگانی سخنورانی را در این زیست‌نامه‌ی شگفت آورده است که همگان آفریده و پرورده‌ی پندار شنگ و شوخ‌اویند. آنچه تذکره‌ی تقی دانش را از تذکره‌ی بهار اصفهانی جدا می‌دارد، تنها آن است که آن یک سروده است و این یک نوشته به نثری است سخته و ستوار و شیوا.

۵- **نون و القلم:** این کتاب نیز از گونه‌ی زیست‌نامه است و تقی دانش، در آن، گزارشی از زندگانی خوشنویسان نامدار را نوشته است. انگیزه‌ی این دانشی مرد مهین‌مایه‌ی برین‌پایه، در نوشتن این زیست‌نامه، پیوندی است دل‌انگیز و نازشخیز که او با هنرخوشنویسی داشته است: هنری نیک‌نغز و دیرینه و ناب در ایران که همواره، دست‌کم، از روزگار دیناور نگارگر خوشنویس، مانی، یار یکدله و ناگستنی و شیرینکار ادب و سخن، در این سرزمین سپند اهورایی که سرزمین برین‌زیبایی و هنر و دلارایی است، بوده است و هست. او خود، در خوشنویسی، استادی بوده است چیره و چرب‌دست؛ استادی خرم‌خامه و کهن‌کامه و کلاّ آمه (= دوات). خوشنویسی این استاد بهین‌بنیاد را، نازش و سرافرازی بزرگ و بی‌مانند به ارمغان آورده است: او، به فرمان مظفرالدین‌شاه، شبی را تا پگاهان، به کردار جان‌آگاهان و روشن‌راهان، زنده می‌دارد و به کامه و کام، سر به خامه‌ی خام و ناآرام می‌سپارد و **بُندِ اُتنامه** (= متن قانون اساسی) مشروطیت را، مانی‌وش، کش و دلکش، می‌نگارد تا شاه قاجار، بر آن، مهر و نشان برزند و برنهد.

۶- **بیان حقیقت:** این یادگار نیز زیست‌نامه‌گونه‌ای است که آن دبیر هُژیرِ خجسته‌ویر (= هوش؛ یاد)، در آن، گزارش‌هایی از رخدادها و پیشامدهای زندگانی خویش را که دیرباز نیز بوده است و با شیب و فراز، آورده است و به دست داده است. نویسنده، بدان‌سان که از نام این کتاب پیدا و هویدا است، کوشیده است که گوشه‌های نهفته و ناگفته از زندگانش را، راست و روشن و پدیدار، بی‌هیچ پرده و پروا، آشکار بدارد و بر آفتاب بیفکند.

۷- **نوشین روان:** تقی دانش، در این یادگار دیگر، قلمروی دیگر و نوتر را در سخن پارسی کاویده است و پیموده و سرگذشت انوشروان، شهریار بزرگ و نامدار ایران، در روزگار ساسانی را، نوشته است و بازگفته است و بازنموده.

۸- **فردوس برین:** این کتاب که به پیروی از گلستان سعدی، به شیوه‌ای نگارین و هنرورزانه و آهنگین نوشته شده است، جُنگی است از داستان‌هایی کوتاه و پندآمیز و پندآموز.

۹- **جنت عدن:** این یادگار بهشت‌آیین نیز در پیوسته‌ای است دیگر خجسته که آن را این سخن‌آرای روشن‌رای، به پیروی از اندرنامه‌ی برین و **بَازَرِ سعدی**، بوستان، سروده است.

۱۰- **اکسیر اعظم:** این یادگار که آفریده‌ای است دیگر گرانمایه و گزیده، پرورده و پسندیده از این سخن‌گستر مایه‌ورو ژرف‌نگر و هنرپرور، در پیوسته‌ای است از گونه‌ی رازنامه که

به پیروی از خدایِ مردِ ادب و فرهنگ ایران، مولانا جلال‌الدین بلخی، سروده است. اکسیر اعظم یادگاری است شاهوار از تقی دانش که بی‌هیچ گمان و گزافه، آن را شاهکار این ژرف‌اندیش درویش‌کیش می‌توانیم دانست. در اکسیر اعظم، پی در پی، هم در پیکره هم در پیام، نموده‌ها و نشان‌ها از رازنامه‌ی ورجاوند و بی‌مانند مولانا، آن خداوندگار نهانگرایی و رازآشنایی، را که به آسانی می‌توانیمش پیرِ هُژیر و با داروگیرِ دَمِ نامید، می‌یابیم و می‌بینیم. رازنامه سرایی، در ادب پارسی، با نازنینِ غزنین، سناییِ سخن، آغاز گرفت. عطار، آن روشن‌رایِ گلشن‌روی، پیرِ فرخنده و پیرِ پرشورِ نشابور، آن را نیک پرورد و درگسترد. مولانا، سر و سالارِ دلِ شکفتگانِ همواره در شور و سور، آن میهنیِ مستانِ رفته از دستِ دوست، آن رهاننده‌ی جهاننده‌ی پوسیدگانِ پوست از گور، آن را به فرازنا‌ی پختگی و سخنگی، ژرفی و شگرفی، بازنمایی و رازگشایی برد و آستان‌نشینانِ تن را، نردبانی ساخت و افراخت، به سوی آسمانِ جان. پس از مولانا، تنی چند اندک کوشیده‌اند که دوگانه (= مثنوی) ی بی‌همال و یگانه‌ی او را همتا بسرایند. یکی از این سخنوران، دین‌ندان (= فقیه) و پیشوایِ نامبردار و نویسنده‌ی *معراج‌السعادة*، ملّا احمد نراقی است که رازنامه‌ی طاق‌دیس، یا با نام دیگر آن: *لسان‌الغیب فی تمییز الصّحة و العیب*، را، به پیروی از پیر بلخ، سروده است.

اکسیر اعظم، هم در چونی و پیام، هم در پیکره و زبان، نزدیک‌ترین است به مثنوی مولانا. در ساختار برونی و ریختشناختی آن، در زبان و پیکره، سوی و رویی از شور و گرما و تاب و تپش سخن مولانا را در می‌توانیم یافت و در ساختار درونی و پیامشناختی آن، نمونش و نشانی از ژرفای اندیشه و شکوه و شگرفیِ رای و رازِ آن پیر و پیشوایِ بزرگ را، در دبستان (= مکتب فکری)‌های درویشی و آیین‌های نهانگرایی. آن دانشیِ مرد بینشور، به شیوه‌ی شکرین و دل‌نشین آن خداوندگار خداجویانِ خرّم‌خوی، در اکسیر اعظم می‌کوشد که اندیشه‌های بلند هستی‌شناختی و رازهای باریک و نهان خداشناسی و آموزه‌ها و وُژّه (= آنچه می‌ورزند و به انجام می‌رسانند)‌های درویشی و نهفته‌های ناب و دیرپای نهانگرایی را، در کالبد داستان‌هایی در برونِ بسیار ساده، گاه نیز برافزونِ مردمی و پیش‌پا افتاده، بگنجاند و آنها را، به آشکارترین و آسان‌ترین روش، فراپیشِ خواستاران و دوستاران آگاهی و روشن‌راهی و خداخواهی بنهد. در اکسیر اعظم، این داستان‌ها که گاه نیکِ کوتاه‌اند و گاه کمابیش بلند، گوناگون‌اند و سناناسان و از سرچشمه‌هایی پرشمار، برگرفته و ستانده شده‌اند: پاره‌ای از آنها داستان‌هایی اسلامی‌اند و به پیامبر و پیشوایان دین و چهره‌های دیگر، در تاریخ اسلام، بازمی‌گردند؛

مقدمه چهل و پنج

پاره‌ای نیز برگرفته از آبخورهای عبرانی و ترسایی‌اند؛ پاره‌ای دیگر، به نابی، ایرانی‌اند و برآمده و برگرفته از فرهنگ و تاریخ ایران؛ پیشینه‌ی این داستان‌های ایرانی از تاریخ و فرهنگ ایران باستان برگرفته شده‌اند و از برترین و بنیادین‌ترین آبخور آن: شاهنامه؛ داستان‌هایی از گونه‌ی رانده شدن پرده‌دار از درگاه انوشروان و دزدیدن او آوند زرین را یا نهان شدن بارید در شاخساران درخت سبزگشن و آواز برکشیدن و از هوش بردن خسرو پرویز را، در باغ، با فسون فسانه رنگ خنثیای خویش یا نبرد یازده رخ که به گستردگی، در شاهنامه، سروده و بازنموده آمده است. گاه داستانی ایرانی از سرچشمه‌ای دیگر جز شاهنامه، در این رازنامه، بازتافته است؛ نمونه را، داستان آن ماهیگیر که ماهیان در دام افکنده‌اش را، به بارگاه خسرو پرویز برد تا بدو پیشکش بدارد؛ نیز داستان لیث صفار و دستبرد زدن او به گنجینه‌ی درهم امیر سیستان. گویا پاره‌ای از داستان‌ها، در اکسیر اعظم، برگرفته از آبخورهایی است کمتر شناخته و پرآوازه: داستان‌هایی چون داستان آن دیندان که به بزم دانشوران و بلندپایگان درآمد و از آن روی که جایی در پیشگاه نبود که او آن را شایسته‌ی خویش بداند و درنشیند، بر رف برنشست و شگفتی و خنده‌ی همگان را برانگیخت. یا داستان آن وچرگر (= مفتی) که وزیر را گفت: «پای بر دُم من مگذار» و وزیر او را در پاسخ گفت: «هر جای پای برمی نهم، دُم توست.» یا داستان آن بانو که روی از ماهیان نر، در آبگیر خانه‌اش، فرومی نهفت یا داستان آن سوسمار که به کران جوی رسید و وزغ سر از آب برآورد و او را گفت: «تو خواهرزاده‌ی منی و گرامی دخترم در بند پیوند توست.»

با این همه، اکسیر اعظم، در ساختار برونی و پیکره، یکسره همسان و همساز با رازنامه‌ی بزرگ مولانا نیست. رازنامه‌ی تقی دانش را، افزونه‌ای است شگفت که هیچ وابستگی و پیوندی با رازنامه نمی‌تواند داشت: پژوهشی ریشه‌شناختی در نام‌ها. این افزونه، در جایگاه خویش سودمند و ارزنده است. پاره‌ای از گزارش‌های ریشه‌شناختی، در این افزونه، درست است و بآیین و پذیرفتنی؛ پاره‌ای دیگر بازمی‌گردد به گونه‌ای از ریشه‌شناسی که پایه‌ای پذیرفتنی و دانش‌ورانه ندارد و آن را ریشه‌شناسی مردمی می‌توانیم نامید؛ لیک این گونه‌ی دومین نیز بی‌ارزش نیست؛ زیرا بر ما آشکار می‌دارد که توده‌های مردم، در ریشه و پیشینه‌ی نام‌ها و واژگان، چه دیدگاهی داشته‌اند. نمونه‌ای از گونه‌ی نخستین، گزارش نام گرامی و سپند این سرزمین و رجاند فرمند است که به درستی، در آن، سخن از پیوند ایران با ایرج رفته است:

نام ایران بوده، مر هوشنگ را؛ تسمیه زان است؛ بین فرهنگ را

یا فریدون ملک چون قسمت بداد نام ایران را ز ایرج برنهاد
 نمونه‌ای دیگر از این گونه گزارش ریشه‌شناختی، نام یعقوب است:
 عیص با یعقوب از یک بطن زاد؛ چونکه مادر بر زمین آن دو نهاد
 در کفش، یعقوب پای عیص داشت نام یعقوبش، از آن، مادر گذاشت
 با مسمّا اسم بی‌نسبت مدان پاشنه باشد عقب؛ یعقوب از آن
 نمونه‌ای از ریشه‌شناسی مردمی، گزارشی است که برای نام کرمانشاهان به دست داده
 شده است:

قیصر و خاقان و رای هند و خان روزی اندر باغ خسرو میهمان
 باغ مشحون بود بر اثمار کرم؛ سر به سر داده همه اشجار کرم
 دید چون شاهان و آن کرمان نکو، «ای خوشا کرمان و شاهان!» گفت او
 آن زمین کرمانشهان آمد، به نام، چون کلام شه بود شاه کلام
 نمونه‌ای دیگر از این گونه، گزارش نام زرتشت است که به یکبارگی مردمی است. این
 گزارش، پس از گزارش واژه‌ی دشمن، آورده شده است:

دُشت، اندر فرس، بد؛ دل هست من؛ زان، بدانی دشمنت از دشت من
 نیز بر معنی دشمن هست دشت، دشمن زر پس بدان تو زردهشت
 باری! گرانسنگ‌ترین و گرامی‌ترین یادگار این سخنسرای فراخ‌اندیش فرخنده رای،
 هر آینه، اکسیر اعظم است و هیچیک از دیگر سروده‌های او را با این در پیوسته نمی‌توان
 در یک تراز و ترازو نهاد. وی خود نیز این رازنامه را برترین آفریده‌ی ادبی خویش
 می‌دانسته است و در سروده‌ای کوتاه، بر آن رفته است که آن را، در دم‌های دلنشان
 سرمستی و بی‌خویشتنی، در می‌پیوسته است و از همین روی، آن را، در چگونگی و
 کار و ساز پیدایی و پدیدآیی، با رازنامه‌های شگفتی‌ساز آنسری و مینوی، می‌سنجیده
 است:

نمی‌بودم اگر دینِ پیمبر؛ ندانستم مر او را گر که خاتم
 سر آوردم، به دعوی نبوت، به دستم نامه‌ی اکسیر اعظم
 نه این نامه کم از ارزنگ مانی‌ست؛ نه افزون او ز من، نی من ازو کم
 خدا داند؛ پیمبر نیز داند که بودم، اندرین آثار، ملهم
 بسا شب‌ها که می‌رفتم من از خویش؛ چه بر من می‌گذشت؟ الله اعلم
 ضیاء لشکر دانش آنچنان این یادگار خویش را ارج می‌نهاده است و بدان باوژور و دل‌بسته
 بوده است که به شیوه‌ای شورمندانه، در بیت‌هایی فرجامین از اکسیر اعظم، آن را نامه‌ای

به یکبارگی بی‌همانند دانسته است:

نامهی اکسیر اعظم را تمام، گر که از آغاز خوانی تا ختام
دانی این کز خلقت لوح و قلم، اینچنین نامه نیامد در رقم

شاید به پاس این شور و باور بوده است که او، خود، در دههی هفتم از زندگانی، اکسیر اعظم را، در پانزده روز، با شتاب برنوشته است و با این برنویسی، دومین برنوشته را با دبیره‌ی دلارای خویش از این دفتر به یادگار نهاده است و بی‌هیچ پرهیز و پروا، دیدگان تار و ناتوانش را در کار آورده است و رنج داده است. این برنوشته، در تهران و در شامگاهان واپسین روز از اسفند ماه سال ۱۳۰۹ خورشیدی که آدینه روز نیز بوده است، به فرجام آمده است. نخستین برنوشته را منصور معزالملک شیرازی، در شیراز، برنگاشته بوده است.

نیک مایه‌ی شادمانی است و خوشنودی که اکسیر اعظم، پس از سالیانی دراز که در گوشه‌ی کتابخانه‌ای بس بدور از دسترس می‌مانده است، هم اکنون، با تلاش شایسته‌ی بانو آذرمیدخت دانش، دختر بلنداختر روانشاد خجسته‌یاد، ضیاء لشکردانش که خود بانویی است فرهیخته و ادب‌آشنا و جان‌انگیخته، نیز نوادگان آن دانشی‌مرد سخنور که از آزاد زادگانند و نام‌نیای خویش را بلند و بزرگ می‌دارند، به‌ویژه با پی‌گرفت شورمندانه‌ی خانم پاکیزه‌خوی با انگیزه، نوش‌آفرین میرمطهری، فراپیش خوانندگان ابدوست و سخن‌سنج نهاده می‌آید تا لشکر همایون و قزور فرهنگ و ادب ایران را فروغ و فروزی فزون‌تر ببخشد.

در فرجام این دیباچه، از درگاه دادار دادگستر، جایگاهی ارجمند و پایگاهی بلند، برای سراینده‌ی اکسیر اعظم، در بهشت برین آرزومندم و برای همه‌ی آن جان‌آگاهان فرخنده رای و راه که از دودمان دانشند، زندگانی دیرپاز و بخت دمساز و روزگار بکام دلنواز. ایدون باد!

میرجلال‌الدین کزازی

استاد الاجل الامجد الاعظم میرعاد محمد الله

عاد الملک عاد اچسی آفریدی ایسی در جانی شاکر و عیسی بیک رنگ کار
 مدتی در نزد ملا ملک دیلمی در یک ارقار قرین خط می آموخت چنان آواره
 خط ملا محمد حسین تبریزی شنید بوق حدیث تبریز شافت چنان سرگرم خط
 که در سه سال یکجا برایش مجال سر تراشیدن نکرد روزی شقی نزد پستاد
 نموده بآداب در برابر ایستاد فرمود بلعجب خطی دلکش و روح فراست تو
 نیز ای منتر ندی کن کم مکر روزی توانی چنین نگاشت عرض کرد نگارش
 من بنده باشد امید که پسند آید استاد فوراً آن خط بوسیده فرمود در کشور
 خط امیر و سلطنت ترا سلم است و تمام دستباز بردت قوت پس برایش
 آن استاد بروم رفت و چون آفتاب خاور در جهان شته آمد و راه اعیان
 بروم بحدیث می شافت خط طش آن قدر که در روم است عشر آن ممالک
 دیگر نیست از روم بجز آن نف مدتی در مسرات ماند و بعضی تبریز و خط

در قزوین بسیار که است از جمله کتبه حامی که این شهر از آن است	
برای سر کوزه بکیت میون باد	این عمارت بتجوال رسول
و سبک بقور و با مزاده قزوین بسیار بخش بوده که برده اند و یا سبک گاه تفریح سوی کهدم و کچلان میرفت در نزار و شت بحری عادم اصفهان نو تقد شاه عباس شد شانزده سال با اصفهان میتم بود تا کشته شد شکر کوفت	
اسرار میر عا و علیه الرحمه و الرضوان	
سز زنی سنری به اگر چه مرد سز	خط نه اردو دارد هشت ار کو خط
خط بود نیر از بهیسنر لیکن	هم از سز سنری از فایده آب و خط
کسی که کو هس پاکیزه دارد و شش	اگر نه اردو کو هس و اگر نه اردو
چو زرد کو مر باشد غریختی جان	جهان بکسید و روزی بد نش کو
سن شریفش شفت و شش سال اختلاف شیوه خطوطش در مملکت غای در آن عصر میر توانی کرده بودند که سر یک بجای خود بی نظیر نیز دیگر	